

شرک مردان خدا

اصرار در هدایت دیگران و بخصوص کسانی که دوستشان داری همان شرک در امر دین و هدایت است که در سطح نازل تری همان اصرار و تلاش مذبحخانه اولیاء در حق فرزندان است که به زور میل به خوشبخت کردنشان دارند که حاصلش فقط فراری دادن آنهاست.

ولی این شرک در وجود پیامبران و اولیای حق هزار چندان ریشه دار و مهلک است که گاه عذاب های عظیمی نصیبشان می کند که در تاریخ گزارش شده است و در قرآن بارها ذکر شده است.

عشق ابراهیم خلیل به هاجر و هدایت همسر محبوبش آنقدر شدید بود که خداوند به او امر نمود تا هاجر و کودکش را در صحرای برهوت حجاز رها کند و برود. و سال ها بعد که به دیدارشان رفت باز خداوند امر به ذبح اسماعیل نمود زیرا عشقی هزار چندان شدیدتر را در دل ابراهیم نسبت به اسماعیل دید.

به نظر می رسد که خداوند دشمن عشق بندگان به همدیگر است و آن را شرک و ظلم عظیم می داند و عذاب می کند. زیرا این عشق موجب می شود که عاشق برای سعادت و هدایت معشوق خود دست به هر ظلم و تجاوزی بزند و حدود استقلال وجودی و آزادی رأی و انتخاب را برای معشوق محال می سازد. چرا که آزادی انتخاب و استقلال رأی هر چه که باشد در نزد خدا بسیار برتر از عشق و امر هدایت و بهشت است. و این کل راز دشمنی خدا با عشق بندگان به همدیگر است.

در میان همه عشق های بشری هیچ عشقی الهی تر و پاک تر و خالص تر از عشق به نجات و هدایت عزیزان خود نیست که آن هم در نزد خداوند اتفاقاً از پلیدترین شرک ها و مظالم است. اگر شرک را ظلم عظیم نامیده بدین دلیل است که براستی عشق به هدایت دیگران منجر به اشد ستم ها و تجاوزات به حقوق ذاتی دیگران می شود که حق انتخاب بین کفر و دین یا هدایت و ضلالت است. پس انبیاء و اولیای خدا بایستی بین حق انتخاب و هدایت دیگران، حق انتخاب را برگزینند زیرا این عشق خدا در آفرینش انسان است. پس بایستی که عشق خدا را بر عشق خود ترجیح دهند و عشق خود را مهار و لگدمال کنند چون عین ظلم است.

و اگر ابراهیم خلیل را پدر و بانی ایمان و اسلام خوانده است به این دلیل است که تسلیم اراده خدا در هدایت یا ضلالت بندگان است.

خداوند عاشق انتخاب است و انبیاء و اولیای الهی عاشق هدایت و بهشت برای دیگران هستند و این تنازع و جدال عظیمی است که در تاریخ بین انبیای الهی و خداوند در جریان بوده است و خداوند هم همواره این برگزیدگانش را به شدیدترین وجهی عذاب کرده است.

حق انتخاب و آزادی رأی در دین و دنیا برترین حقوق بشر در نزد خداست که برتر از حق بهشت و جهنم است. و هرکس به این حق رسید و به آن تسلیم شد اهل حق است و عاشق بر حق خدا در بشر است یعنی عاشق آزادی انتخاب! و بزرگترین دشمن این حق نیز همان عشق است و لذا عاشقان دچار اشد عذاب‌ها در حیات دنیا هستند زیرا این عشق را حجت بر درستی شرک و ظلم خود قرار داده‌اند. و لذا عاقبت این عشق را هم از دست داده و دچار نفرت و انتقام شده‌اند یعنی کفر!

اصرار در سعادت و هدایت دیگران، قلمرو ظهور اشد ظلم‌ها و شرک‌ها و بطالت‌هاست. و این اصرار در قلمرو و منطق عشق مترادف با اشد ستم و کفر می‌گردد و بازیچه و سوسه‌های ابلیس می‌شود.

فقط آن عشقی پایدار و جاودان می‌ماند که تسلیم بر اراده خدا در هدایت یا ضلالت دیگران باشد و تسلیم حق آزادی انتخاب بین کفر و دین! در غیر این صورت خود عشق دچار کفر و انکار نسبت به خودش شده و عین کینه و عداوت ابدی می‌گردد. پس باید اذعان کرد که عشق به سعادت و هدایت دیگران ذاتاً محکوم به ابطال و کفر با خود است. فقط عشق به حق آزادی انتخاب دیگران است که عشقی پایدار و برحق است و تنفیسی نیست. عشق به سعادت و هدایت عزیزان یک عشق تنفیسی و خودپرستانه است و لذا محکوم به نفرت است.

البته قرار نیست که کسی محبوب خود را در کفر و فسادش هم دوست بدارد زیرا در این صورت ایمان و تقوای خود را نیز از دست می‌دهد. پس آن محبوبی که راه کفر و فساد را گزید خود به خود راهش از عاشق خودش جدا می‌شود و لذا در کتابش می‌فرماید که: «دشمنان خدا و رسول را هرگز به دوستی مگیرید زیرا دشمنان خود شما نیز هستند!»

و اینست صراط مستقیم عشق و حقیقت و آزادی و دین!

به هر حال عشق مردان خدا به سعادت و هدایت دیگران، بزرگترین چالش و امتحان آنها با خداوند و خویشتن است و هر که در این ابتلای الهی سربلند آمد به کمال رسیده و امامت وجودی یافته است.

حال بهتر درک می‌کنیم که چرا افراد و حکومت‌هایی که اصرار در سعادت هدایت مردم دارند تبدیل به منفورترین و ظالم‌ترین افراد و حکومت‌های تاریخ می‌شوند. اینها حق آزادی انتخاب و عقیده را از مردم می‌گیرند که برترین حق انسان در جهان است به بهانه خوشبخت کردن آنها. دروغ بودن چنین اراده‌ای آنگاه معلوم می‌شود که این افراد و حکومت‌ها دست به قتل عام مردم می‌زنند.

آنچه که نمودم چنان حقیقت دین و معرفت و ایمان و اسلام بود و آنچه که دین حنیف ابراهیم نامیده می‌شود که ستون همه ادیان توحیدی می‌باشد و دین محمد نیز جز احیای همین حق نیست آن‌گونه که در قرآن کریم مذکور است.

در این دین حنیف حقی برتر از آزادی عقیده و انتخاب وجود ندارد. پس هر که این حق را باطل سازد کل ایمان و اسلام را باطل کرده است که این بزرگترین ظلم ممکن است. یعنی عشق به سعادت و هدایت دیگران اگر بر این حق عظیم مستقر نشود منجر به اشد مظالم می‌گردد همان‌طور که در همه رژیم‌های ایدئولوژیک در جهان معاصر شاهد بوده‌ایم.

پس عشق حقیقی فقط عشق به آزادی عقیده و انتخاب برای دیگران است و مابقی اشد ظلم و شقاوت و کفر است.

«ای رسول بگو که من از بابت رسالت خود از شما هیچ مزدی نمی‌خواهم و اجر من اینست که زین پس هر که خواهد راه هدایت یا ضلالت را انتخاب می‌کند.» قرآن کریم- در واقع حاصل رسالت محمدی همان حق انتخاب بین کفر و دین است پس از آگاهی بر کفر و دین!

اصرار در سعادت و هدایت دیگران و بخصوص عزیزان سرچشمه اشد شرک‌ها و مظالم بشر است بدان!

عشق به حق آزادی عقیده و انتخاب در حین درنغلطیدن به کفر و فساد آن عزیزانی که ضلالت را برگزیده‌اند همان خط باریک‌تر ز پوست که مردان خدا بر این صراط در حرکت هستند: بر سر ایمان خود چون بید می‌لرزند.

آنکه در قبال عقیده و آزادی بیان اعتقادات مخالفانش دچار پریشانی و حس نابودی می‌شود و قصد نابودی مخالفانش را می‌کند خود به لحاظ عقیدتی و ایمانی فردی بی‌بنیاد و بس متزلزل است و بالاخره این کفر نهانش عیان می‌شود. پس عشق به حق آزادی عقیده و انتخاب برای دیگران و بخصوص مخالفان عقیدتی واضح‌ترین حجت استواری ایمان و یقین است که فرد در باورهایش دارد. فقط کافران و منافقان هستند که از این حق هراس دارند هر چند که این کفر و نفاق در لباس دین و شریعت و فلسفه و عرفان پنهان باشد. کسی که مخالفان عقیدتی خود را تکفیر و تقلیل می‌کند خود کافر است. همه تکفیری‌ها قلباً کافران هر چند نماز شب بخوانند. کسی که نسبت به خودش کافر است و ادعاهای خودش در دلش ریشه‌ای ندارند چگونه انتظار دارد دیگران باورش کنند. این مشکل همه تکفیری‌هاست.

کفر و ایمانی که ما از آن در آثارمان سخن می‌کنیم یک مسئله شرعی و کلامی و نمادین نیست بلکه یک وضعیت باطنی و قلبی است و لذا از این کفر و ایمان هیچ حکمی به لحاظ شرعی و حقوقی قابل استنتاج نیست زیرا فقط مقولاتی معنوی و معرفتی می‌باشند که با علائم گفتاری و رفتاری و خلق و خوی بشری قابل شناخت هستند و بر اصل کفر و ایمان هر کسی جز خدا آگاه نیست. علوم ما تماماً علوم عرفانی و روحی هستند نه علوم شرعی و فقهی و قضائی و کلامی و فلسفی! علوم ما تماماً علوم فهمی هستند و در خدمت قوه فهمیه بشر! و لا اکراره فی الدین سرلوحه مسلمانی ماست که مرز بین حق و باطل را تعیین می‌کند و هر که از این امر خارج است در جناح طاغوت قرار دارد بقول الهی در آیات مربوط به آیه‌الکرسی! پس

کسی که تحت عنوان دفاع از دین و ابلاغ دین، دست به سرکوب و کشتار می‌زند طاغوت است یعنی شیطانی ملبس به شریعت! همان‌طور که ابلیس هم سلطان شریعت‌پرستی و عبادت‌پرستی بود و نه خداپرستی! ابلیس شریعت را حربه‌ای بر علیه خود خدایش نمود و شد مظهر لعنت الهی در جهان هستی! در این معنا تا ابد بمان و بیندیش!

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۳/۱۵